

چرای باستان‌شناسی خلیج فارس از دیدگاه ناسیونالیستی

نوع مقاله: بنیادی

DOR: 20.1001.1.15601986.1399.27.2.1.5

مهدی مرتضوی* فریا موسی پورنگاری** سلیمان حدادی نسب***
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۱۲
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۴/۳

چکیده

استفاده ابزاری از دانش باستان‌شناسی منطقه خلیج فارس در دهه‌های اخیر با توجه به پتانسیل ذاتی که دارد، همواره مطرح بوده است. لیکن با نظر داشت چالش سیاسی قابل توجه منطقه خلیج فارس در سطح جهانی و جایگاه باستان‌شناسی سیاسی از منظر ناسیونالیستی دولت‌های جنوبی این منطقه، واقف بودن بر اهمیت باستان‌شناسی سیاسی خلیج فارس می‌تواند از اهداف این تحقیق باشد. از این‌رو چرای و چگونگی منافع باستان‌شناسی خلیج فارس جهت یاری راهبرد منافع کشور مورد مطالعه قرار گرفته است. برای رسیدن به اهداف تحقیق از روش «توصیفی- تاریخی» با رویکردی تحلیلی استفاده شده است. نتیجه گویای آن بود که در صورت مطالعه روند تحولات فرهنگی گذشته خلیج فارس با دانش باستان‌شناسی و نظر داشت دیدگاه ژئوپلیتیکی با رویکردی «تاریخی- فرهنگی» و همچنین ساختارگرایانه با گرایش سیستماتیک، رشته باستان‌شناسی می‌تواند در جریان‌ات سیاسی روز منطقه خلیج فارس و به تبع آن برای منافع ملی کشور مفید باشد.

واژگان کلیدی: ایران، خلیج فارس، باستان‌شناسی، سیاست، منافع.

* دانشیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، مدیر پژوهشکده علوم باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران.

** استادیار گروه باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران.

*** دانشجوی کارشناسی ارشد باستان‌شناسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ایران. soleymanhad@gmail.com

مقدمه

پتانسیل دانش باستان‌شناسی با توجه به مدارک داده‌ها و شواهد آن در پیشبرد اهداف سیاسیون ایدئال به‌نظر می‌رسد. حس ناسیونالیستی و بزرگ‌بینی نسبت به یک فرهنگ خاص و یا منافع منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای می‌تواند با تفکرات مکاتب باستان‌شناسی از جمله «تاریخی - فرهنگی» همسو باشد. فعالیت‌های سیاسی باستان‌شناسی در جهت چشم‌اندازهای توسعه‌طلبانه و چالش‌انگیز ذی‌نفع انجام می‌گیرد. در نتیجه این تحقیق جایگاه مطالعات باستان‌شناسی در حوزه شمالی خلیج فارس و تأثیرات آن بر منطقه مذکور را مدنظر دارد و اینکه تأثیرات این روند مطالعاتی چگونه می‌تواند در پیشبرد منافع ملی انجام پذیرد. در این بین هدفی که این پژوهش در نظر دارد، واقف بودن بر اهمیت باستان‌شناسی سیاسی است. البته باید ذکر شود که مقصود از باستان‌شناسی سیاسی تفکرات افراطی خودبرتربینی نیست؛ بلکه تحقیقاتی در مسیر و راهبرد منافع کشور است. در این باره با توجه به عدم مطالعات کافی از سوی باستان‌شناسان داخلی در حوزه شمالی خلیج فارس باید اذعان نمود، تا به حال امکان مطالعه روند تغییرات فرهنگی با رویکردی نوین باستان‌شناسی برای بهره‌برداری منافع ذی‌ربط کشور در منطقه خلیج فارس مهیا نشده است. البته در رابطه با باستان‌شناسی با دیدگاهی سیاسی در موضوع مذکور، تحقیقاتی چند صورت گرفته است. از جمله (ویلسون، ۱۳۴۸) در تالیف «خلیج فارس» به اهمیت استراتژیکی خلیج فارس برای محققین و باستان‌شناسان اشاره کرده است (مجیدزاده، ۱۳۷۲). فعالیت‌های باستان‌شناسان در خلیج فارس و بکار بردن نام مجعول «خلیج عربی» توسط برخی از باستان‌شناسان در تحقیقات پرداخته است (دارک، ۱۳۸۷). در موضوعی مربوطه چنین استنباط می‌کند که در دهه‌های اخیر رویکرد باستان‌شناسی سیاسی به‌عنوان یک ابزار مطرح می‌باشد (آجرلو، ۱۳۹۰). طی یک مقاله‌ای به اهداف سیاسی در باستان‌شناسی از جمله پدیده‌های سیاسی ناسیونالیسم و قوم‌گرایی می‌پردازد و در نهایت اینکه (Anderson, 1991) ناسیونالیسم را درهم‌تنیده باستان‌شناسی معرفی می‌کند. با این وجود گرچه پیرامون مسئله باستان‌شناسی خلیج فارس در حوزه جنوبی آن مطالعاتی انجام شده؛

ولی پژوهشی برای تاکید بر چگونگی ارتباط مطالعات باستان‌شناسی حوزه شمالی خلیج فارس با منافع کشور صورت نگرفته است. لذا ضرورت انجام این پژوهش با توجه به هدف ذکر شده در بالا تبیین می‌گردد. پژوهش موردنظر با ماهیت و روش توصیفی-تاریخی و رویکردی تحلیلی نخست به دیدگاه تئوریک باستان‌شناسی ناسیونالیستی به دلیل واقف شدن بر اهمیت آن برای منافع سیاسی برخی از دولت‌ها در جهان می‌پردازد. سپس به جهت نیل به هدف تحقیق و پاسخ به پرسش‌های مطرح شده، ماهیت و اهداف باستان‌شناسی خلیج فارس را مورد مطالعه و واکاوی قرار می‌دهد.

کلیات در باستان‌شناسی ناسیونالیستی

پدیده دخیل بودن سیاست در دانش باستان‌شناسی و شناخت علل به وجود آمدن این عمل، قبل از هر چیز نیازمند ارایه تعریفی از سیاست و خواسته‌های آن است. در این راستا منشا گذشته جویی بشر که گاهی سعی در همسو ساختن سیاست‌های خویش با گذشته تاریخی را داشته است در چیست؟ و منشا مزبور چه پیوندی با سیاست ناسیونالیستی خواهد داشت؟ جهت پاسخ به این پرسش‌ها و تبیین مسئله، نحوه نگرش انسان و دیدگاه او نسبت به جهان اطراف به عنوان یک پیش فرض قابل مطالعه است. انسان هرگز قادر نیست به طور کاملاً عینی و بدون هیچ گونه پیش فرضی جهان پیرامون را مشاهده نماید و بر آن اساس تعریفی ارایه دهد. در نتیجه سابقه و خاطره آدمی بر نحوه نگرش او اثر می‌گذارد و انسان آن چیزی را می‌بیند و می‌جوید که به دنبال آن است (Lawswell and Kaplan, 1950: 75). نکته قابل توجه خاطره و گذشته‌ای می‌باشد که از نظر روانشناسی بر ذهن بشر نقش می‌بندد و مهمتر علم باستان‌شناسی است که در کشف گذشته و آفرینش آن برای انسان معاصر نقش اصلی را ایفا می‌نماید. پس با توجه به اینکه باستان‌شناسی با بررسی و مطالعه داده‌های فرهنگی به مطالعه گذشته انسان می‌پردازد و به عنوان یک ابزار در تبیین ایدئولوژی معاصر تاثیرگذار است، به نظر می‌رسد با سیاست ارتباط تنگاتنگی داشته باشد؛ چراکه مفهوم و تعریف از سیاست به صورت نسبی ارایه می‌شود. با این اوصاف به تعداد ۹

ایدئولوژی‌ها می‌توان از سیاست تعریفی داد (رجایی، بی‌تا: ۱۷۵). حداقل این اهداف از یک‌طرف برقراری نظم و از طرف دیگر کنترل قدرت‌طلبی و منازعه را دربر می‌گیرد (همان: ۱۸۹). در این بین نباید تأثیرات فرهنگی یک جامعه را در شکل‌گیری فرایند سیاسی آن جامعه از چشم پوشیده داشت؛ زیرا رواج برخی از مطالعات در چارچوب روانشناسی سیاسی که در بالا نیز به آن اشاره شد، به این تصور می‌انجامد که سیاست کلان هر جامعه از ویژگی‌های غالب «روانی- فرهنگی» اعضای آن تأثیر می‌پذیرد (گل‌محمدی، ۱۳۸۶: ۱۱۰). باستان‌شناسی نیز به یکی از وظایف اصلی خویش همان شناخت فرهنگ گذشته بشر و انتقال آن به انسان امروزی عمل می‌کند و با نظر داشت اینکه فرهنگ گذشته هم در ذهن بشریت ثبت می‌شود، در بسیاری از موارد باعث پیدایش دوباره حس ناسیونالیستی در یک ملتی شده است. توضیح اینکه در ایجاد ملت یکی از عناصر بالقوه و مهمترین اصل، خویشاوندی و یا تبار مشترک است. بر این پایه ملت را می‌توان گروهی از مردم دانست که درباره تبار مشترک خود باور دارند (سیدامامی، ۱۳۷۷: ۱۰). به عبارتی دیگر جهان‌بینی و میراث فرهنگی مشترک داشتن از الزامات شکل‌گیری و استقلال سیاسی یک ملت^۱ در تعریف تکوین پدیده ناسیونالیسم قلمداد می‌شود (ترابی، ۱۳۸۷: ۲۴). در نتیجه طبیعی به نظر می‌رسد که باستان‌شناسی (با توجه به پتانسیل درونی که دارد) به صورت ابزاری در سیاست گسترش حس ملی‌گرایی ملت‌ها نقش اصلی را ایفا نماید.

ناسیونالیسم^۲ نیز پدیده‌ای است که برخی محققین آن را نشأت گرفته از «فرمیسم» و یا «وستفالی»^۳ در سال ۱۶۴۸ میلادی می‌دانند.^۴ ولی اغلب پژوهشگران انقلاب فرانسه (۱۷۸۹

1. Nation.
2. Nationalism.
3. West Phalia.

۴. پیمان وستفالی پس از پایان جنگ‌های سی ساله مذهبی در اروپا (۱۶۱۸-۱۶۴۸ میلادی) در شهر مونستر میان کشورهای اروپایی در ۱۶۴۸ میلادی منعقد گردید. با شروع رنسانس تحولی جدید در جهان ایجاد شد که به وستفالی معروف شد. نماد عمده این دوره رشد و پیدایش دولت‌های ملی است؛ به عبارت دیگر اساس و بنیاد نظم بین‌الملل این دوره، دولت ملی است. معاهدات وستفالی شامل دو معاهده به نام‌های معاهدات جنگ‌های سی ساله مذهبی بود که منجر به آزادی مذهب و تأیید حق شاهزادگان در امضای آزادانه پیمان‌های صلح و جنگ شد. آزادی مذهبی قبلاً در صلح اگسبورگ و فرمان نانت مورد تأیید قرار گرفته بود و استقلال سیاسی شاهزادگان نیز به اصرار سوئد و فرانسه مورد قبول واقع شد. وستفالی نماد رنسانس در موزه روابط بین‌الملل بود (احمدی‌نژاد، ۱۳۹۲: ۹).

میلادی) را نقطه عطفی در بروز ملی‌گرایی می‌پندارند (محمدتقوی، ۱۳۶۴: ۱۲). صفت ناسیونالیسم ظاهراً برای نخستین‌بار در سال ۱۷۱۵ میلادی در زبان انگلیسی بکار رفت و این واژه در زبان فرانسه در سده ۱۸ میلادی مورد استفاده قرار گرفت. در نهایت ترابی به نقل از کاتم ناسیونالیسم را چنین تعریف می‌کند:

«ناسیونالیسم عبارت است از اعتقاد گروه بزرگی از مردم به اینکه یک جامعه سیاسی و یک ملت‌اند و شایستگی تشکیل دولتی مستقل را دارند و مایلند وفاداری به جامعه را در اولویت قرار داده و برای این وفاداری تا آخر بایستند.» (کاتم، ۱۳۷۱: ۳۲؛ ترابی، ۱۳۸۷: ۲۶).

در ادامه دو مکتب «کهن‌گرایی»^۱ و مکتب «ابزارگرایی»^۲ مرتبط با ایدئولوژی ناسیونالیسم مطرح است. کهن‌گرایان بر این باورند که ناسیونالیسم پدیده‌ای کهن است و دو ادعای اساسی دارند. نخست اینکه ملت‌ها و ناسیونالیسم پدیده‌های کهن هستند و جهان‌شمول می‌باشند. اصطلاح کهن‌گرایی را نخست‌بار «ادوارد شیلز»^۳ جامعه‌شناس (۱۹۱۰ - ۱۹۹۵) بکار برده و «کلیفورد گیرتز»^۴ انسان‌شناس آمریکایی (۱۹۲۶ - ۲۰۰۶) در دهه ۱۹۵۰ میلادی آن را رواج داده است. ابزارگرایان (موقعیت‌گرایان و نوگرایان) نیز معتقدند پدیده ناسیونالیسم و ملت‌ها پدیده‌های مدرن و متعلق به سده‌های اخیر هستند (گروتز، ۱۳۷۲؛ ترابی، ۱۳۸۷: ۲۷). در نهایت باوجود اینکه باستان‌شناسان تعهد مشترک برای ملموس کردن گذشته انسان را دارند، منتها کوشیده‌اند راه‌ها و شیوه‌های متفاوتی از باستان‌شناسی را برای خدمت به مقاصد سیاسی و فرهنگی استفاده کنند (تریگر، ۱۳۹۴: ۴۲). گرایشات ناسیونالیستی نیز در زمره چنین اهدافی است. باستان‌شناسی و سیاست همان‌گونه که در مقدمه اشاره شد، در تعامل یکدیگرند. این

1. Primordialism.

2. Instrumentalism.

3. Edward Shills.

4. Clifford Geertz.

رشته را می‌توان در پدیده‌های قوم‌گرایی^۱، فدرالیسم^۲، تجزیه‌طلبی^۳ و به تبع آن «ناسیونالیسم» مشاهده کرد. باستان‌شناسی نیز در جهت برخی از ایده‌های سیاسی سیاستمداران استفاده می‌شود (آجرلو، ۱۳۹۰: ۱). در این رابطه باید اذعان کرد که پتانسیل دانش باستان‌شناسی توانایی تعیین چگونگی سپری شدن گذشته را دارد (Young, 2002: 29). این بدین معنی است که باستان‌شناسی داده‌های مورد نیاز سیاستمداران را می‌تواند فراهم نماید؛ زیرا عملکرد موفق بسیاری از رهبران ملی‌گرا، نه در دعوت به منطق و استدلال، بلکه با دست گذاشتن بر احساسات قوم‌گرایی، ملی‌گرایی و هیجان توده‌های مردم بوده است (سیدامامی، بی‌تا: ۲۵۹). از این جمله می‌توان به کشورهای چون مصر، عراق و ایران اشاره کرد. بدین‌گونه که رییس‌جمهور مصر با ابزار باستان‌گرایی خود را برآمده از دوره پادشاهان می‌دانست. رییس‌جمهور عراق نیاکانش را در آثار برجای مانده «خورس آباد» جستجو می‌کرد و یا شاهنشاه ایران آثار هخامنشی را یادبود اجداد خویش می‌دانست. البته ناگفته نماند که این اعمال با دیدگاه منفعت‌طلبانه ملی کشور انجام می‌شد. دیدگاه ناسیونالیستی بر باستان‌شناسی معطوف به کشورهای آسیایی نبود. برخی از ملت‌های اروپایی درحال توسعه نیز نیازمند یک ایدئولوژی ملی‌گرایانه در بین جنگ‌های جهانی بودند. در این باره می‌توان فرض نمود ممکن است راه‌اندازی موسسات شرق‌شناسی در اروپا و آمریکا در راستای همین هدف توسعه‌طلبی بوده است تا با شناخت بیشتر فرهنگ‌های شرق، نکات مثبت غرب را پررنگ‌تر تبلیغ و معرفی نمایند. وگرنه در این مسیر غیر از تسلط بر فرهنگ‌های شرق چه منفعت دیگری برای آنها داشته است. از این‌رو ذکر این نکته ضروری است که می‌شود با دست‌کاری باستان‌شناسی همراه با تفسیر و نتایج غیرواقعی و یا اغراق شده آگاهانه یا ناآگاهانه گذشته را برای دولت‌های حامی برحسب اهداف محقق مدرک‌سازی نمود (Young, 2002: 29). از طرفی «امپریالیست» با راهبرد سلطه‌گری به‌عنوان قدرتی نوظهور جهت جبران

1. Ethnicity.
2. Federalism.
3. Separatism.

فرصت‌های از دست رفته و یافتن مستعمرات و همچنین تسلط بر مناطق غنی جهان با اتکا بر پتانسیل نیروی صنعتی و نظامی درصدد فراهم نمودن مواد خام برای رشد صنعتی و بازار کار و فروش بود و از طرفی دیگر بسیاری از این کشورها به‌نوعی خودآگاهی ملی جداگانه رسیدند و یا در مسیر کسب آن آگاهی قرار گرفتند (سیدامامی، بی‌تا: ۲۵۳). تفکر «ناسیونالیستی» در این مهم راهکاری کلیدی محسوب می‌شد. البته با درک درست ماهیت قوم‌گرایی نشأت گرفته از ناسیونالیست می‌شود به شرایطی معقول‌تر جهت همزیستی مسالمت‌آمیز دست یافت که بحثی دیگر را می‌طلبد. بدیهی است که در این مسیر باستان‌شناسان می‌توانند نقش اصلی را ایفا کنند؛ اما در رویکردهای مطالعات باستان‌شناسی، مکتب «تاریخی- فرهنگی»^۱ بیش از مکاتب دیگر باستان‌شناسی با توجه به عملکرد ویژگی توصیفی و بزرگنمایی که دارد، در تحکیم حس ملی‌گرایی ملت‌ها نقش اصلی را ایفا کرده است. بدین‌صورت که حس «ناسیونالیستی» بیشتر در بین ملت‌هایی رواج یافت که برهه‌ای از تاریخ مورد استعمار قرار گرفته بودند. در این مقوله به‌نظر می‌آید اگر باستان‌شناسی سنتی یا «تاریخی- فرهنگی» خودآگاهی تاریخی را با ناسیونالیسم تمیز می‌داد، چه‌بسا که دخیل شدن تعصبات و ظن محقق در روند و نتیجه تحقیق به حداقل می‌رسید؛ زیرا برنامه‌ریزی و اقدامات فرهنگی و سیاسی در جهت خودآگاهی تاریخی اقشار جامعه نه‌تنها صرفاً به‌منزله اهداف ناسیونالیستی نیست؛ بلکه یکی از محرک‌های پیشرفت یک کشور نیز محسوب می‌شود. در این راستا به‌نظر می‌آید اگر حس وطن‌پرستی و هویت‌گرایی مبتنی بر درک علمی بود، چه‌بسا که برخی از کشورها هم‌اکنون از سوی قدرت‌های جهانی به‌عنوان جهان سوم شناخته نمی‌شدند. به‌هرحال باستان‌شناسی با هر رویکردی نمی‌تواند از سیاست‌گریزان باشد (آجرلو، ۱۳۹۰: ۱۱)؛ چراکه برخی از سیاست‌های فرهنگی اتخاذ شده دولت‌ها با باستان‌شناسی قابل توجیه می‌باشند. این مسئله و موارد دیگر باعث شده است که در دهه‌های اخیر رویکرد باستان‌شناسی سیاسی مطرح باشد و با استفاده ابزاری از این دانش بسیاری از سیاست‌مداران

به اهداف خود دست یابند (محمدی فر، ۱۳۸۷: ۱۹۱). «اندرسون» نیز درباره درهم تنیدگی ناسیونالیسم و باستان‌شناسی چنین نوشته است: «از دیدگاه تاریخ باستان‌شناسان برای یاری ناسیونالیسم بسیاری از برنامه‌های ناسیونالیستی را تدوین و هدایت کرده‌اند. با این هدف که تاریخ بر اساس بقایای مادی گذشته شکل گرفته؛ اما در چارچوب یک انسجام ملی به نمایش گذاشته شود.» (Anderson, 1991: 163).

درواقع ناسیونالیسم نمادهایش را از گذشته می‌گیرد. از خصوصیت و صفت باستان‌شناسی تشدید و اعتلای حس ارتباط با گذشته با استفاده از یافته‌های مادی به‌عنوان یک نماد بود که با آن سعی می‌کند هویت ملی را پایدار بخشد. مصداق این بیان را بسیاری از محوطه‌های باستانی در جهان دارا می‌باشند. از جمله محوطه‌های باستانی «بیسکوپن»^۱ در لهستان یا «تارا»^۲ در ایرلند که در کانون تمایلات تبلور کردن احساس ملی کشورشان نقشی مهمی را داشته‌اند. از نمونه‌های دیگر شیپورهای مفرغی، شاخ‌های آشامیدنی طلایی، گورپشته‌های نوسنگی^۳، ارابه خورشید در دانمارک و گل سینه‌ها و سنجاق‌های تارا و جام ارداغ^۴ در ایرلند و همچنین ستاره ورجینا^۵، مرتبط با سلاطین یونانی زبان مقدونیه باستان می‌باشد.^۶ این اقدام گاه‌ها باعث کشمکش دولت‌های مقدونیه و یونان شده است (تریگر، ۱۳۹۴: ۳۵۵-۳۵۴). در مصداقی دیگر «صدام حسین» از هنرمندان عراقی درخواست ترسیم وی به شکل و شمایل «نبوکد نصر بابلی» را داشت (آجرلو، ۱۳۹۰: ۲). دیدگاه ناسیونالیستی رییس‌جمهور وقت عراق نسبت به آثار باستانی در دیدار دیپلماتیک نیز مشاهده می‌شود. روزنامه عراقی الثورة اطلاع داد که حکومت عراق رسماً خواستار استرداد آثار باستانی به کشورهای مبدا آنها از سازمان ملل را داشته است و سپس «صدام» در

1. Biskupin.
2. Tara.
3. Neolithic Barrows.
4. Ardagh.
5. Vergina.

۶ این نقش همان ستاره‌ای است که بر تابوت «فیلیپ مقدونی» پدر «اسکندر مقدونی» نقش بسته و در پرچم جمهوری مقدونیه مشاهده می‌شود (آجرلو، ۱۳۹۰: ۲).

دیدار نخست‌وزیر فرانسه از او خواست که «استل حمورابی» از موزه «لوور» به عراق بازگردانده شود. وی «استل حمورابی» را با وجود کشف آن در کاوش‌های «ایلام» در ایران متعلق به عراق می‌دانست (مجد، ۱۳۸۶: ۴۴). لذا افراد قابل‌توجهی از باستان‌شناسان و تاریخ‌نگاران دانسته یا نادانسته در راستای گرایش‌های سیاسی دولت متبوع خویش وظیفه خود را انجام می‌دهند (Shnirelman, 1995: 120). پس بعضی از حکومت‌ها با باستان‌شناسی درصدد جبران روحیه صدمه دیده ملت‌هایشان را داشتند. از این‌رو تحقیق حاضر رویکرد باستان‌شناسی خلیج‌فارس را به‌دلیل تاثیرگذاری تحقیقات آنها در چالش‌های سیاسی مورد مطالعه قرار می‌دهد.

چرایی باستان‌شناسی خلیج‌فارس

پیرامون خلیج‌فارس و اهمیت سیاسی، اقتصادی و ژئوپلیتیکی آن مباحث فراوانی مطرح شده است. اما جهت پرداختن به باستان‌شناسی سیاسی در این منطقه با دیدگاه ناسیونالیستی شایسته است، چند ویژگی از خلیج‌فارس با مدارک باستان‌شناسی ذکر شوند. ازجمله فن دریانوردی و تسلط بر این دریا در زمان باستان سبب رشد تمدن، بازرگانی دریایی و ایجاد دولت‌هایی چون ایلام، اکد، سومر، کلد، بابل و آشور شد (کشاورز، ۱۳۹۳: ۶۹). یکی از داده‌های باستان‌شناسی که این‌گونه ارتباطات خلیج‌فارس را در دوران باستان بیان می‌کند، معبدی کشف شده توسط باستان‌شناس آمریکایی «پ.و. گلوپ»^۱ و «ت.گ. بی‌بی»^۲ در بحرین است. این معبد از نظر معماری با معبد‌های سومری در دوران نخستین و پرستشگاه‌های دره «سند» قابل مقایسه است. به‌همین دلیل باستان‌شناسان مذکور مدعی هستند که مردمان سازنده این پرستشگاه باوجود فرهنگی متمایز از سویی با بین‌النهرین و از سوی دیگر با دره سند که شهر معروف «موهنجودارو»^۳ در آن کشف شده، روابط بازرگانی داشته‌اند (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۰: ۲۵). این

1. P. V. Gelop.
2. T. G. Bibi.
3. Mohanjodaro.

ادعا تاریخ تمدن بحرین را حداقل به هزاره سوم قبل از میلاد می‌رساند. لیکن نقش بلامنازع خلیج فارس در شکل‌گیری و گسترش قدرت دولت‌های باستانی پیرامونی در تاریخ بر کسی پوشیده نیست که دلیل آن در جایگاه استراتژیک این دریا نهفته است. همچنین قابل اذعان است که مقر جغرافیایی ایران در حوزه شمالی خلیج فارس در حوادث سیاسی نظامی و بعد بین‌المللی به دلیل پتانسیل‌ها و قابلیت‌های ژئوپلیتیکی مورد توجه هدایت‌کنندگان جریان‌های سیاسی مزبور بوده است. قابلیت ژئواستراتژیک بودن ایران، عملیات نظامی در مقیاس قاره‌ای، میان‌قاره‌ای و جهانی نظر استراتژی‌های نظامی و فرماندهان عالی جنگ را به خود جلب می‌کند. همین‌طور که در جنگ جهانی دوم اعتبار این موضوع ریشه در منابع نفتی جنوب داشت و خلیج فارس نیز به‌عنوان محور ژئواستراتژیک بریتانیا، هندوستان و... معنا پیدا می‌کرد (حافظ‌نیا، بی‌تا: ۶۱).

لذا طبیعی به‌نظر خواهد آمد که در منطقه‌ای با چنین ویژگی‌هایی فعالیت‌های باستان‌شناسی سیاسی انجام گیرد. یکی از متقدم‌ترین مصداق‌های مربوطه اقدامات «مایکل رایس»^۱ در بحرین است که نه باستان‌شناس شناخته می‌شود و نه مورخ، بلکه از ماموران سیاسی انگلستان است که از طریق امور سیاسی با فعالیت‌های باستان‌شناسی هیات دانمارکی در جزیره‌ی بحرین همراه شده و خود را بانی تشکیلات باستان‌شناسی و مسئول آموزشی کارکنان آن، بنیانگذاری موزه‌های مختلف و موسس نشریات باستان‌شناسی کشورهای بحرین، قطر، عمان و عربستان سعودی می‌خواند (عبدی، ۱۳۷۴: ۵۴). علاوه بر این نخستین گزارش از وجود آثار فرهنگی پیش از اسلام در کرانه‌های شمالی خلیج فارس، هم‌زمان با حضور هیات‌های دیپلماتیک بریتانیایی در ایران در سوم ژوئن ۱۸۲۶ میلادی توسط «جیمز ادوارد الکساندر» (James Edward Alexander) مامور نظامی ارتش بریتانیا رقم می‌خورد (Simpson, 2007: 153-154). فعالیت‌های باستان‌شناسی یک غیر باستان‌شناس و اقدامات پژوهشی با چنین روشی بدون نظر داشت اهداف سیاسی و ذی‌نفع غیرمنطقی به‌نظر می‌رسد. با توجه به گفته‌های حال و پیشین و همچنین تاکید بر ژئواستراتژیک

1. Michael Rice.

و استراتژی بودن منطقه خلیج فارس، بیش از پیش بر مطالعات باستان‌شناسی کشورهای حوزه‌ی جنوبی خلیج فارس با دیدگاه ناسیونالیستی افزوده می‌گردد. از این رو در صورت فعالیت مستمر و مطالعه روند تغییرات فرهنگی از دیدگاه باستان‌شناسی در حوزه شمالی خلیج فارس به غیر از کشف اطلاعات تاریخی - فرهنگی در تقابل با فعالیت‌های ناسیونالیستی دولت‌های حوزه جنوبی خلیج فارس، به جستارهای سیاسی و اقتصادی کشور در منطقه مذکور یاری خواهد رساند. پس با نظر داشت مورد فوق و امثال آن و نیز مناقشات باستان‌شناسی خلیج فارس، پیش از شرح نظریات باستان‌شناسان در موضوع مربوطه به پیشینه نام خلیج فارس در اسناد و متون به صورت اجمالی پرداخته می‌شود.

پیشینه نام خلیج فارس

قدیمی‌ترین نام خلیج فارس با استناد بر یکی از کتیبه‌های آشوری «نارمرتو»^۱ به معنی «رود تلخ» آشکار می‌گردد (کشاوری، ۱۳۹۳: ۷۰). این امر نشان از آگاهی آشوریان بر آبادانی، ثروت و اهمیت خلیج فارس بوده است. پس از ورود اقوام ایرانی و استقرار در جنوب کشور خلیج مزبور به «خلیج پارس» تغییر نام داد (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۰: ۲۷). معروف‌ترین سند در رابطه با نام خلیج فارس سنگ نوشته داریوش هخامنشی (۵۱۸ تا ۵۱۵ قبل از میلاد) در «تل المسحوتب یا المسخوته مصر» با عبارت «درایه تیه هچا پارسا آیی تی»^۲ به معنای «دریایی که از پارس می‌رود یا سر می‌گیرد» است. این دریا توسط مورخان و جغرافی‌دانان یونانی همچون گزنفون^۳ (۳۵۲ - ۴۳۰ قبل از میلاد)، کتزیاس^۴ (۲۴۵ - ۳۸۰ قبل از میلاد) و استرابن^۵ (۶۳ قبل از میلاد - ۲۳ میلادی) با نام «پرس» شناخته شده است (بهادری، ۱۳۹۲: ۲۴۹). بعد از میلاد مسیح نیز در

1. Nar Marratu.

2. Draya Tya Hacha Parsa Aity.

3. Xenophon.

4. Ctesias.

5. Strabon.

مورد نام خلیج فارس «کشاورز» می‌نویسد:

«مورخان و جغرافی‌دانان یونانی، رومی، یهودی، مصری و ارمنی در تالیفات خود از دریای جنوبی ایران به نام دریا یا خلیج فارس نام می‌برند. این افراد عبارت‌اند از: مورخ یونانی «آریان» (۱۷۱-۱۹۸ میلادی)، «بطلیمیوس» جغرافی‌دان و ریاضی‌دان قرن دوم میلادی، «کونین توس کورسیوس روفوس»^۱ تاریخ‌نگار رومی، «ازبی اوسیوس»^۲ (۲۶۳-۳۴۰) پدر تاریخ عیسویت و «موسی خورنی»^۳ جغرافی‌دان قرن پنجم میلادی.» (کشاورز، ۱۳۹۳: ۷۱).

در کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی دوره اسلامی نیز از خلیج فارس تحت عنوان‌های خلیج الفارسی، بحر الفارسی، خلیج فارس و بحر فارس یاد شده است (همان: ۷۱).

چالش باستان‌شناسی خلیج فارس

با توجه به پیشینه نام این دریا و دلایل متعدد کشورهای عربی حوزه جنوبی خلیج فارس، اجازه کاوش در خلیج فارس را منوط بر پذیرفتن شرایطی مبنی بر استفاده باستان‌شناسان از نام مجعول خلیج عربی در گزارش‌های خویش به جای «خلیج فارس» را داشتند. لذا سرپیچی از این شرط به معنی محرومیت دائمی از کسب اجازه حفاری در سرزمین‌های عربی بود^۴. در این جریان باستان‌شناسان پر سابقه و صاحب‌نام و آنهایی که در کشورهایمانند مصر و سوریه کار می‌کردند و محل کار آنها فاصله زیادی از خلیج فارس داشت، کوشیدند مشکل را دور زده و کاری کنند که با استفاده از نام خلیج در متن به نقشه نیازی نداشته باشند؛ اما در باستان‌شناسی عراق و سرزمین‌های ساحلی و شیخ‌نشین‌های جنوب خلیج فارس که گریز از خواسته اعراب میسر نمی‌شود، برخی باستان‌شناسان برای احتراز از بردن نام مجعول خلیج عربی تنها صفت

1. Quintus Curtius Rufus.

2. Eusebe Evsevius.

3. Movses Khorenatsi.

۴. البته باید اذعان نمود که تاکنون سندی بابت این ادعا انتشار نشده است.

«فارس» را از خلیج فارس حذف کردند و آن را خلیج نوشتند (مجیدزاده، ۱۳۷۲: ۶ - ۳۸۵)؛ اما استفاده از این نام مجعول به جای خلیج فارس در تحقیقات باستان‌شناسی غربی، نخستین بار توسط «تی. جی. بی بی» از موسسان مطالعات خاور نزدیک باستان در کپنهاک دانمارک بود که گزارش حفاریات باستان‌شناسی خویش در شیخ‌نشین‌های جنوبی خلیج فارس در سال ۱۹۶۵ میلادی و سپس در سال‌های ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ میلادی را طی سه مقاله در دانمارک به چاپ رسانده است. این درست هم‌زمان با درگیری‌های مرزی ایران و عراق بر سر مسئله «اروند رود» بود. جالب اینکه همین شخص در سال ۱۹۶۵ میلادی در مقاله مشترکی با «پی وی. گلوب» از نام خلیج فارس استفاده کرد و سپس بعضی باستان‌شناسان، انسان‌شناسان و مورخان سرشناس تدریجی به سمت آنها کشیده شدند. از جمله لوید، هاکس و پت گیت که در نوشته‌های خود نام تحریف شده خلیج عربی را آورده‌اند (همان، ۳۸۶). در کل به غیر از خلیج فارس نام‌های مجعول خلیج عربی، خلیج، خلیج عربی و فارس و خلیج بصره جهت مطالعات باستان‌شناسی این دریا بکار برده می‌شوند (عبدی، ۱۳۷۴: ۵۵). در این موضوع با توجه به آمار می‌توان ذکر کرد که تا سال ۱۹۷۹ میلادی که مصادف با انقلاب اسلامی ایران است، تلاش اعراب جهت تغییر نام خلیج فارس در پژوهش‌های مربوطه چندان کارساز نبوده است و اما بعد از انقلاب اسلامی مطالعه فهرست پژوهش‌های مربوط به تاریخ و باستان‌شناسی خلیج فارس نشانگر این است که در طول سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۸ میلادی تنها ۷ مقاله با عناوین خلیج فارس منتشر شده و پس از آن هیچ‌کدام از باستان‌شناسان حرفه‌ای خارجی، یعنی از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۳ میلادی دیگر نام خلیج فارس را در نوشته‌های خود بکار نبرده‌اند. ناگفته نماند که افرادی با عدم دیدگاهی واقع‌بینانه و نادیده پنداشتن داده‌های باستان‌شناسی مانند کتیبه میخی پارسی باستان کشف شده در جزیره خارک (سرفراز و تیموری، ۱۳۸۸: ۴۲) و البته داده‌های مهمتر از این در تحقیقات خویش همچنان به جای خلیج فارس نام‌های مجعول «خلیج ایران و عرب» یا «خلیج» را بکار برده‌اند. از جمله این افراد می‌توان به ویتافینزی، هاوارد، جی اف. سالس، اچ. جانسون، جی تیکسه، جان اوتس،

دیورینگ کاسپر و بی. ام. بوهمر اشاره نمود که با انتساب شمال این آبراه به ایران و جنوب آن به اعراب راه میانه را پیش گرفته و ظاهراً بی طرفانه عمل کرده‌اند (مجیدزاده، ۱۳۷۲: ۳۹۰). در این باره پرسش قابل طرح این است که ریشه و منشا اقدام بر تغییر نام خلیج فارس به چه زمانی برمی گردد؟ پیرامون این موضوع اطلاعاتی موجود است که بیش از هشتاد سال پیش تغییر نام این منطقه به «خلیج عربی» یکی از ترفندهای مامور انگلیسی در بحرین به نام «سر بلگریو»^۱ بود که در دهه ۱۹۳۰ میلادی برای افزایش تنش در منطقه، تشدید چالش مالکیت بر جزایر و در نهایت به حداکثر رساندن منافع کشورش در خلیج فارس اقدام به این عمل نمود که بعدها نیز ادامه یافت (دوازده‌امامی، ۱۳۸۷: ۷۱). وی در مطالعات باستان‌شناسی حوزه خلیج فارس نیز تاثیر بسزایی گذاشت. بدیهی است که در مورد مناقشه نام این دریا مدارک و داده‌های باستان‌شناسی در این بین حکمیت خواهد کرد که متأسفانه از سمت باستان‌شناسان ایرانی کمترین فعالیت در حوزه مذکور صورت گرفته است. این در صورتی است که ساکنان ابتدایی خلیج فارس از نخستین اقوام بشری بودند که با تسلط بر آب‌ها به توسعه بازرگانی و نشر تمدن و فرهنگ دست یافتند و حکومت‌های ایلام، سومر، اکد، کلد، بابل و آشور در قرن‌های نخستین پیدایش تمدن در این دریا قدرت‌نمایی کرده‌اند. یافته‌های باستان‌شناسی در بندرهایی مانند سیراف و جزیره‌هایی مانند خارک و بحرین این ادعا را تایید می‌کنند (تکمیل‌همایون، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۵). مسئله اینکه شناخت باستانی از حوزه جنوبی خلیج فارس به مراتب بیشتر از حوزه شمالی آن است؛ زیرا فعالیت‌های باستان‌شناسی در سواحل شمالی خلیج فارس با رویکردی ناسیونالیستی و تاریخ‌تراشی نسبت به حوزه جنوبی آن بسیار اندک بوده است. برای نمونه بیشتر اطلاعات از دوره اشکانی در خلیج فارس مدیون کاوش‌های انجام شده در محوطه‌های سواحل جنوبی خلیج فارس می‌باشد که ملیحا، اددور، فیلکه، سوهار، تاج، قلات بحرین از این موارد است. در صورتی که از سواحل شمالی خلیج فارس تنها محوطه «کهولنرچینی» در سواحل میناب می‌باشد که توسط هیات ایرانی به

1. Sir Belgrave.

سرپرستی «سیامک سرلک» کاوش شده است (سرلک، ۱۳۹۲؛ خسروزاده، ۱۳۹۲: ۸۰). پس لازم به ذکر است پیش از اینکه برخی از محققین خارجی یا دولت‌های سواحل شمالی خلیج فارس در تاریخ تراشی مقصر دانسته شوند. بهتر است دیدگاه انتقاد به سوی جامعه باستان‌شناسی خود و همچنین مسئولین ذی‌ربط برگردد؛ زیرا با کم‌کاری و بی‌تفاوتی و عدم تخصیص بودجه کافی از سوی سازمان‌های مربوطه به باستان‌شناسان علاقه‌مند به فعالیت در سواحل شمالی خلیج فارس به‌نوعی شرایط اظهار نظر برای سوء استفاده تاریخ‌تراشان مهیا می‌گردد. از این‌رو فراهم نمودن امکانات فعالیت‌های باستان‌شناسی این خطه ضروری است. البته در بررسی‌های سال‌های اخیر در جزیره قشم محوطه‌های بسیاری از دوره اشکانی شناسایی شده است (خسروزاده، ۱۳۹۲: ۸۴) که کافی به‌نظر نمی‌رسد؛ زیرا با توجه به همجواری و قرار گرفتن خلیج فارس با سرزمین‌های باستانی بین‌النهرین و همچنین فرهنگ‌های شرقی آن از جمله تمدن دره سند، همواره از دوران پیش از تاریخ تا اسلامی استقرارهای مرکزی در آن شکل گرفته و محدود به یک دوره خاصی نبوده است. به هر حال نبایستی تنها به رویکرد «تاریخی- فرهنگی» در جهت توصیف گذشته، آگاهی تاریخی و مسئله هویت بسنده کرد؛ چونکه با رهیافت مطالعات باستان‌شناسی روندگرا می‌توان تغییرات فرهنگی استقرارهای آغازین تا دوره‌های متاخر خلیج فارس را با هدف یاری رساندن به تحولات تجاری و استراتژیکی امروز خلیج فارس توسط دانش باستان‌شناسی مطالعه نمود. از دیگر گزارش‌های معدود فعالیت‌های هیات ایرانی در حوزه خلیج فارس چنین استنباط می‌گردد که طاق سنگی ضربی در جزیره خارک قابل مقایسه با سبک و شیوه معماری قبور ایلامی در نواحی کوهستانی و مرتفع است و با استناد به اینکه ایلامی‌ها قبور خود را در دشت و نواحی هموار به‌صورت طاق هلالی و با استفاده از خشت و آجر می‌ساختند و در قسمت‌های کوهستانی پوشش مقابر خود را «تمام سنگی» و به‌صورت طاق مثلثی بنا می‌کردند، نشانگر سکونت ایلامی‌ها در این بخش از خلیج فارس است (سرفراز و تیموری، ۱۳۸۸: ۴۱). اهمیت چنین کاوش‌های باستان‌شناسی زمانی بیشتر آشکار می‌شود که تاریخ تراشی هدف‌دار در منطقه صورت گرفته و می‌گیرد. از این

نمونه تاریخ تراشی‌ها و منفعت‌طلبی‌ها در باستان‌شناسی خلیج‌فارس در کارنامه باستان‌شناس انگلیسی «ستون لوید» قابل مشاهده می‌باشد که بیشتر در عراق حفاری کرده است. در آخرین اثر خود سال ۱۹۸۴ میلادی که چاپ اول آن در سال ۱۹۷۸ میلادی منتشر شده بود، برای نشان دادن مراتب قدردانی خویش از عراقی‌ها که سالیان دراز اجازه فعالیت‌های باستان‌شناسی در آن سرزمین را به وی داده بودند، از نام غیر خلیج‌فارس در تحقیقات خویش استفاده کرد. به هر حال مدعیان نام غیر مستند و مجعول «خلیج عربی» اقدام به سندسازی و تحریف مدارک تاریخی برای مشروعیت بخشیدن به این نام غیرواقعی کرده‌اند (مجیدزاده، ۱۳۷۲: ۲۸۹). در صورتی که از فعالیت‌های انگشت‌شمار باستان‌شناسان ایرانی در سواحل جنوبی خلیج‌فارس چنین استنباط می‌شود که در دوره اشکانیان مدارک باستان‌شناختی فراوانی در جهت اثبات نوشته‌های مورخان و جغرافی‌دانانی از جمله استرابون، پریپلوس و پلینی مبنی بر تسلط پارتیان بر شرق و جنوب شرق عربستان کشف شده است (خسروزاده، ۱۳۹۱: ۶۴). همچنین حاکمیت ساسانیان بر «عمان» با ذکر نام این منطقه در کتیبه کعبه زرتشت «شاپور اول»^۱ در هر دو تحریر اشکانی و ساسانی معلوم می‌شود (خسروزاده، ۱۳۹۱: ۸۲). افراد دیگری نیز در زمینه تاریخ، فرهنگ و باستان‌شناسی خلیج‌فارس بررسی و فعالیت داشته‌اند. از جمله «سر اورل اشتاین» که اهمیت بازدید و سیر سیاحت فرهنگی برای وی از پارگراف زیر کاملاً مشخص است:

«مسلم‌ا سر اورل اشتاین کاملاً حاضر است در باب خط سیری که در این مسافرت در ایران طی خواهد نمود، از هر جهت به صلاح‌دید مامورین محلی رفتار نماید و نیز کلیه مخارجی را که مربوط است به مستحفظین و امثال آن در هر موردی که لازم شود، بپردازد»^۲.

سر اورل اشتاین (۱۸۶۲-۱۹۴۳) باستان‌شناس مجاری‌الاصل با تابعیت انگلیسی که یک

1. Mazun.

۲. وزارت امور خارجه، اداره انگلیس، نمره ۳۳۱، مورخه ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۰، سواد مراسله سفارت انگلیس کد بازایی: ۳۰۴، مشخصات مرجع: اسناد هیات‌های باستان‌شناسی در ایران (۱۲۵۴-۱۳۴۵ ش)، تهران: سازمان اسناد ملی ایران، پژوهشکده اسناد ۱۳۸۰، سند شماره ۳۰۴.

نقشه‌بردار متبحر بود، چهار سفر علمی باستان‌شناسی طی سال‌های ۱۹۰۰ تا ۱۹۳۰ میلادی به ایران انجام داده است که مطالعات وی در زمینه باستان‌شناسی بسیار حائز اهمیت می‌باشد؛ اما مهم‌تر اینکه به‌طور عمده مطالعات وی اغلب مناطق مرزی را در برداشته است. از جمله این مطالعات، بررسی میدانی باستان‌شناسی با حمایت کامل دولت انگلیس و آمریکا در حاشیه شمالی خلیج فارس بود (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۵۰ - ۴۹). مصداق آن شناسایی بقایای باستانی بندر تجاری سیراف در تاریخ ۲۴ آذر ماه سال ۱۳۱۱ هجری شمسی است (عسکری‌چاوردی، ۱۳۹۲: ۲۴۹). زمان و مکان بررسی‌های باستان‌شناسی «اشتاین» با تاریخ‌های وقوع جنگ‌های جهانی و در پی آن منافع بریتانیا بی‌ارتباط نیستند. بدین‌نحو که قبل از شروع جنگ جهانی اول اشتاین، دوباره به ایران سفر می‌کند و همان‌گونه که در بالا اشاره شد، نقاط مرزی را موردتوجه قرار می‌دهد و بار دوم در بین سال‌های ۱۹۱۳ تا ۱۹۱۶ میلادی یعنی از یک سال قبل از شروع جنگ جهانی اول در ایران فعالیت باستان‌شناسی انجام داده و در حین جنگ هم سه سال ادامه داده است. لذا نشانگر اهمیت سیاسی این فعالیت می‌باشد که در زمان جنگ هم تعلیق نشده است. سفر آخر وی نیز در سال ۱۹۳۰ میلادی باز هم در مناطقی بوده که در جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵) موردتوجه و تحت نفوذ دولت بریتانیا قرار گرفته بود.

البته در این‌باره باید اذعان کرد که شمار قابل‌توجهی آثار باستانی دوره پیش از تاریخ در جنوب شرق و جنوب ایران در چارچوب بررسی اشتاین کشف می‌شود و بعدها مورد پژوهش محققین دیگر قرار می‌گیرد. مهم‌ترین آنها بمپور، خوراب، چاه حسینی در منطقه بلوچستان، کنارصندل در جیرفت و تل ابلیس در کرمان است (عسکری‌چاوردی، ۱۳۹۲: ۲۳ - ۲۲). سندی دیگر در زمینه فعالیت‌های سیاسی در لوای مطالعات تاریخی- فرهنگی اینکه «موريس پزار» باستان‌شناس فرانسوی در مقدمه کتاب خویش تحت عنوان «ماموریت در بندر بوشهر» (گزارش حفاری‌ها و مطالعات باستان‌شناسی) که توسط «سیدضیا مصلح» به فارسی برگردانده شده است، آشکارا چنین می‌نویسد: «برادرم جناب آقای سروان» «جرج پزار» از سرویس جغرافیایی ارتش

که بسیار تمایل داشت در این سفر مرا همراهی کند، نقشه جزییات این آثار قدیمی را ترسیم نمود. «آگاهی افسران عالی‌رتبه اروپایی از مسایل راهبردی منطقه خلیج فارس امری محال نیست؛ چه بسا آنان به هوای مطالعات تاریخی و فرهنگی فعالیت سیاسی نیز می‌نمودند (موریس پزار، ۱۳۸۴: ۳۷). این‌گونه محققین که اساساً نظامی هستند، در ایران و حتی در منطقه خاورمیانه بسیار بوده‌اند (مرتضوی، ۱۳۸۹: ۵۵). همچنین دیدگاهی فراتر از فعالیت عادی باستان‌شناسی با موضوع خلیج فارس در نوشته‌های «سرپرسی سایکس»^۱ مشخص است که همانا از آن به‌عنوان باستان‌شناسی سیاسی یاد می‌شود: «نقشه‌ها و مطالعات پیرامون این منطقه نشان می‌دهد که جزیره هرمز و بندرعباس دروازه تجارت شرق و غرب و از مناطق مهم مشرق زمین بوده‌اند.» (سایکس، ۱۳۶۳) از افراد دیگری که در رابطه با باستان‌شناسی خلیج فارس اظهارنظر کرده، «دانیل پاتس»^۲ می‌باشد. وی مولف کتاب دوجلدی مجعول «خلیج عربی در دوران باستان» است. ناگفته نماند که این محقق در حفاریات تپه یحیی در استان کرمان به همراه «لامبرگ کارلووسکی» از دانشگاه هاروارد نیز شرکت کرده است و با درک اینکه بعد از انقلاب اسلامی برای خارجی‌ها در ایران دست‌کم تا مدتی امکان فعالیت باستان‌شناسی وجود نخواهد داشت. به شیخ‌نشین‌های خلیج فارس که در پی یافتن هویت ملی و گذشته تاریخی برای خود بودند، آورد. آخرین فردی که در موضوع مربوطه به آن پرداخته می‌شود، باستان‌شناس دانشگاه رم، «موریتسو توزی»^۳ است که قریب به ۲۰ سال در شهر سوخته استان سیستان و بلوچستان فعالیت کرده و به‌نوعی تمامی تجربیات و شهرت جهانی خویش در باستان‌شناسی را مدیون ایران است و بیش از ۲۰ سال در همه نوشته‌ها و نقشه‌های خود از نام خلیج فارس استفاده کرده بود. در سال ۱۹۸۶ میلادی یک‌باره تغییر جهت داده و نام جعلی خلیج عربی را در مقاله‌ای بکاربرده است (مجیدزاده، ۱۳۷۲: ۹-۳۸۸) که علت تغییر نظر یک‌باره «توزی» جای سوال دارد. هرچند ۲۴ سال بعد از

1. Sykes Molesworth Sir Percy.

2. Daniel Thomas Potts.

3. Tosi, M.

تاریخ مذکور توزی اعلام می کند که «خلیج عربی» همان «دریای سرخ» بوده و نام دیگری ندارد (مرتضوی، گفتگوی شخصی: ۲۰۱۰).

درواقع به کرات فعالیت های باستان شناسی با اهداف سیاسی توسط محققین خارجی در ایران انجام پذیرفته است. البته از دیدگاه مستشرقین و باستان شناسان و مسئولین خارجی این گونه تحقیقات امری مناسب و ملزوم برای منافع کشور خویش بوده است و متأسفانه این باستان شناسی ایران است که دیدگاه خاموشی نسبت به رویکرد سیاسی این دانش، داشته است. در صورتی که کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس همچنان با رهیافت تاریخی- فرهنگی و ناسیونالیستی با همکاری برخی از باستان شناسان خارجی به تحقیقات خویش در حوزه خلیج فارس ادامه می دهند.

نتیجه گیری

اهمیت باستان شناسی سیاسی و تاکید بر کاوش ها و تحلیل های هدف دار در منطقه خلیج فارس نمی تواند از چشم پوشیده باشد. امنیت استراتژیک و ژئوپلیتیک این دریا و منافع کشورهای حوزه جنوبی خلیج فارس آنها را بر این داشته است که با باستان شناسی سیاسی توسط خارجی ها سعی بر تاریخ تراشی در این موضوع را داشته باشند که در این بین، نقش بریتانیا ملموس تر است. همچنین باید اذعان نمود فعالیت های باستان شناسی سیاسی برای هر کشوری از دیدگاه ذی نفع آن ضروری می باشد. منتها این باستان شناسی ایران می باشد که در منطقه خلیج فارس، سیاست کم کاری را در پیش گرفته و این خاموشی فرصت مناسبی برای باستان شناسی کشورهای حوزه خلیج فارس مهیا کرده است. در صورتی با رویکردی تاریخی- فرهنگی و همچنین با مطالعه روند تغییرات فرهنگی منطقه خلیج فارس از دیدگاه باستان شناسی می توان در چگونگی اتخاذ سیاست تحولات معاصر کشور به منطقه مذکور یاری رساند.

فهرست منابع:

۱. آجرلو، بهرام. (۱۳۹۰)، «درآمدی بر باستان‌شناسی و سیاست»، مطالعات باستان‌شناسی.
۲. احمدی‌نژاد، حمید. (۱۳۹۲)، تاریخ روابط بین‌الملل؛ علوم سیاسی، تهران، مهر سبحان.
۳. بهادری، علی. (۱۳۹۲)، «خلیج فارس و مناسبات بازرگانی دنیای باستان»، مجموعه مقالات علمی- پژوهشی نهمین همایش خلیج فارس؛ به اهتمام بابک ارسیا و دکتر احمد پوراحمد، جلد دوم، تهران، جهاد دانشگاهی واحد صنعتی امیرکبیر.
۴. ترابی، یوسف. (۱۳۸۷)، «درآمدی بر ناسیونالیسم در ایران»، فصلنامه خط اول، سال دوم، شماره ۵.
۵. تریگر، بروس جی. (۱۳۹۴)، تاریخ تفکر باستان‌شناختی، ترجمه غلامعلی شاملو، چاپ اول، تهران، سمت.
۶. تکمیل‌هایون، ناصر. (۱۳۸۰)، خلیج فارس؛ از ایران چه می‌دانیم؟ تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
۷. حافظ‌نیا، محمدرضا (بی‌تا). (۱۳۸۰)، «نقش ژئواستراتژیک ایران در جنگ جهانی دوم»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، سال دوم، شماره ۹.
۸. خسروزاده، علیرضا. (۱۳۹۱)، حضور پارتیان در مناطق جنوبی خلیج فارس شرق و جنوب شرق شبه‌جزیره عربستان بر اساس مدارک باستان‌شناختی به‌دست آمده از محوطه‌های پارتی سواحل جنوبی خلیج فارس، مطالعات باستان‌شناسی، دوره چهارم، شماره ۲.
۹. ----- . (۱۳۹۲)، محوطه‌ها و استقرارهای اشکانی جزیره قشم، پژوهش‌های باستان‌شناسی ایران، دوره سوم، شماره ۵.
۱۰. دارک. کن. ار. (۱۳۸۷)، مبانی نظری باستان‌شناسی، ترجمه کامیار عبدی، چاپ دوم، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۱. دوازده‌مامی، غلامرضا. (۱۳۸۷)، «خلیج فارس یا خلیج عربی؛ بررسی یک جغرافیا در پیشینه تاریخی و سیاسی»، مطالعات ایرانی، شماره ۱۳.
۱۲. رجایی، فرهنگ. (بی‌تا). (۱۳۸۰)، سیاست چیست و چگونه تعریف می‌شود؟ سیاست خارجی.
۱۳. سازمان اسناد ملی ایران. (۱۳۸۰)، مراسله سفارت انگلیس، نمره ۳۳۱، مورخه ۲۱ تیر ماه ۱۳۱۰ سواد کد بازیابی: ۳۰۴، مشخصات مرجع: اسناد هیات‌های باستان‌شناسی در ایران (۱۲۵۴-۱۳۴۵ ه. ش.)، تهران، پژوهشکده اسناد، سند شماره ۳۰۴.
۱۴. سایکس، سر پرس. (۱۳۳۶)، ده هزار میل در ایران؛ سفرنامه ژنرال سر پرس. سایکس، ترجمه حسین سعادت نوری، چاپ دوم، تهران، ابن‌سینا.
۱۵. سرفراز، علی‌اکبر و محمود، تیموری. (۱۳۸۸)، «خلیج فارس بر اساس مطالعات باستان‌شناسی»، باغ نظر، شماره ۱۱.
۱۶. سرلک، سیامک. (۱۳۹۲)، کاوش‌های باستان‌شناسی در نخل ابراهیمی و مغ بریمی شهرستان میناب (۱۳۸۶ - ۱۳۹۰)، پژوهشنامه خلیج فارس، دفتر ششم، به کوشش: عبدالرسول خیراندیش و مجتبی تبریزنیا، خانه کتاب، تهران.
۱۷. سیدامامی، کاووس. (۱۳۷۷)، «یکپارچگی ملی و رشد رهیافت‌های قومی»، فصلنامه مطالعات راهبردی،

- پیش‌شماره اول.
۱۸. ----- (بی تا). (۱۳۸۰)، «ملی‌گرایی؛ در جستجوی درک بیشتر، خاورمیانه»، دانشگاه امام صادق، تهران.
 ۱۹. عبدی، کامیار. (۱۳۷۴)، «باستان‌شناسی خلیج فارس»، نشر دانش، شماره ۸۹.
 ۲۰. عسکری‌پور، وحید (۱۳۹۰)، «استعمار شرق‌شناسی و باستان‌شناسی؛ روایتی از زایش رویکردی ماده‌گرایانه گذشته»، سوره اندیشه، شماره ۵۰ و ۵۱.
 ۲۱. عسکری‌چاوردی، علیرضا. (۱۳۹۲)، پژوهش‌های باستان‌شناسی کرانه‌های خلیج فارس: شهرستان‌های لامرد و مهر، فارس، شیراز، سبحان نور.
 ۲۲. فاگان، برایان. (۱۳۸۲)، درآمدی بر باستان‌شناسی؛ اصول، مبانی و روش‌ها، ترجمه غلامعلی شاملو، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
 ۲۳. کاتم، ریچارد. (۱۳۷۱)، ناسیونالیسم در ایران، ترجمه احمد تدین، با مقدمه احمد قادری، تهران، کویر.
 ۲۴. کشاورز، محمد. (۱۳۹۳)، «بررسی سیر تحولات تاریخی خلیج فارس در ایران باستان»، مطالعات خلیج فارس، سال اول، شماره ۳.
 ۲۵. گروتز، همپل فارپ. (۱۳۷۲)، «درآمدی بر ناسیونالیسم در ایران»، ترجمه محمد توحید فام، فصلنامه دانش سیاسی، دانشگاه امام صادق، پیش‌شماره ۲.
 ۲۶. گل‌محمدی، احمد. (۱۳۸۶)، درآمدی بر تبیین فرهنگی سیاست؛ نگاهی بر تبیین فرهنگی سیاسی در علم سیاست، پژوهشنامه علوم سیاسی، شماره ۶.
 ۲۷. مجد، محمدقلی. (۱۳۸۶)، آمریکا و ایلغار آثار باستانی ایران، مترجم؛ بهرام آجرو، تهران، کارنگ.
 ۲۸. مجیدزاده، یوسف. (۱۳۷۲)، «نام خلیج فارس و باستان‌شناسان خارجی»، ارشیو و نسخه پژوهشی؛ دانش، شماره ۷۸.
 ۲۹. محمدتقوی، علی. (۱۳۶۴)، اسلام و ملی‌گرایی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
 ۳۰. محمدی‌فر، یعقوب. (۱۳۸۷)، «باستان‌شناسی سیاسی؛ نگاهی به تاریخچه باستان‌شناسی کتاب مقدس (تورات)»، مطالعات ایرانی، دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال هفتم، شماره سیزدهم.
 ۳۱. مرتضوی، مهدی. (۱۳۸۹)، «بررسی مسایل خلیج فارس از دیدگاه باستان‌شناسی»، علوم سیاسی؛ مطالعات خاورمیانه، شماره ۶۱.
 ۳۲. موریس پزار. (۱۳۸۴)، ماموریت در بندر بوشهر؛ گزارش حفاری‌ها و مطالعات باستان‌شناسی، ترجمه سید ضیاء مصلح، بوشهر، شروع.
 ۳۳. ویلسون، سر آرنولد. (۱۳۴۸)، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 34. H.D. Lawswell and A. Kaplan. (1950), Power and Society, New York, Yale University press.
 35. Potts, D. T. (1985), From Qadê to Mazûn: Four Notes on Oman. c. 700 BC to 700 CE. Journal of Oman Studies 8: 81-95.
 36. Shnirelman, V. A. (1995), From internationalism to nationalism: Forgotten

pages of the Soviet archaeology in the 1930s & 1940s, Nationalism & Politics & the Practice of Archaeology. In P. L. Kohl & C. Fawcett (eds.), Cambridge University Press, pp. 120-138.

37. Simpson, J. (2007), Bushire and Beyond: Some Early Archaeological Discoveries in Iran.

38. Young, Megan. (2002), THE NAZIS' ARCHEOLOGY, Nebraska Anthropologist, p.p 29 – 35.